جلسه 377

شنبه 25/07/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در وجه ثانی از وجوه امتناع اجتماع امر ونهی بود.

مطرح شد که اطلاق امر به صلاة اگر بخواهد شامل صلاة در مکان مغصوب بشود متقوم هست به ترخیص در تطبیق. محال است بدون ترخیص در تطبیق اطلاق منعقد بشود. اگر از مولا بپرسیم شما که فرمودید صل ما مرخصیم تطبیق کنیم این صلاة را بر صلاة در مکان مغصوب یا نه؟ اگر مولا بگوید شما مرخص هستید اطلاق امر منعقد می شود. اما اگر بگوید شما مرخص نیستید نهی دارید از این فرد از نماز، چون این فرد مصداق غصب است، دیگر اطلاق امر محال است منعقد بشود.

ما از این وجه جواب دادیم که اطلاق امر متقوم است به ترخیص حیثی در تطبیق. از حیث آن مر به صلاة مانع نیست، ممکن است از حیث دیگر که غصب است مانع وجود داشته باشد.

مرحوم آقای صدر با اینکه این مطلب را قبول دارند که قوام اطلاق امر به تطبیق حیثی در تطبیق است، اما فرموده اند: لو سلمنا که قوام اطلاق امر به ترخیص فعلی است در تطبیق، باز می توانیم از این وجه ثانی جواب بدهیم.

جوابی که آقای صدر ره می دهد این است که می فرماید: مانعی ندارد که شارع ترخیص فعلی بدهد در این صلاة فی المکان المغصوب. در عین حال از غصب هم نهی بکند. چطور؟ ایشان فرموده است: غصب قید است برای این نماز، جزء که نیست. الصلاة المتقیدة بالغصب. شارع وقتی ترخیص می دهد، ترخیص می دهد در مقید. ترخیص در مقید تقید در آن داخل است اما قید خارج است. تقید جزءٌ وقید خارجٌ. غصب قید است برای الصلاة المقیدة بالغصب. ترخیص در نماز و تقید نماز بکونها غصبا به معنای ترخیص در ذات قید نیست.

ما برای توضیح فرمایش ایشان یک مطلبی که مربوط به بحث های آینده است را الان مطرح می کنیم تا فرمایش ایشان روشن بشود: اگر کسی نماز بخواند در ساتر غصبی. مشهور می گویند نمازش باطل است. مرحوم آقای صدر آنجا یک مطلبی دارد که بسیار مطلب درستی هست، وآن این است که می فرماید: ستر جزء نماز نیست شرط نماز است. مثل سجود نیست که جزء نماز باشد، شرط نماز است. یعنی آن چیزی که واجب است تقید الصلاة بالستر است، اتیان الصلاة فی حال الستر است، اما خود ستر داخل در متعلق امر نیست. تقید الصلاة بالستر داخل در متعلق امر است علی وزان سائر الشروط. فرق بین شرط و جزء این است که در جزء خود جزء متعلق امر است، مثل سجود، اما در شرط خود شرط متعلق امر نیست، تقید المشروط بالشرط، تقید الصلاة بالوضوء یعنی اتیان الصلاة فی حال الوضوء، یا تقید الصلاة بالستر، او متعلق امر است. پس متعلق امر می شود تقید الصلاة بالستر، اما متعلق نهی ذات ستر به ساتر مغصوب است. ترکیب شد انضمامی. متعلق نهی شد ذات تستر به ساتر مغصوب، متعلق امر ذات تستر نیست، اتیان الصلاة فی حال التستر است. ولذا مصب امر و مصب نهی دو چیز است در خارج.

شاهد این مطلب این است که می شود به نحو ترتب شارع بفرماید لا تتستر بهذا الساتر المغصوب ولکن لو تسترت به فلا بأس أن تصلی فی هذا الحال. چون ترکیب انضمامی است. برخلاف جزء مثل سجود در مکان مغصوب، او جزء است، هم امر برود روی سجود و هم نهی برود روی سجود، این ترکیب اتحادی خواهد بود.

این مطلبی است که آقای صدر فرموده و مطلب بسیار درستی هم هست کما سیأتی انشاءالله.

حالا آقای صدر می خواهد این مطلب را در بحث ما پیاده کند. می فرماید الصلاة المتقیدة بالغصب اشکال ندارد که ترخیص در تطبیق داشته باشد ترخیص فعلی هم داشته باشد. ترخیص در تقید با نهی از ذات قید با هم مصبشان یکی نیست.

اقول: این فرمایش آقای صدر از ایشان عجیب است. برای اینکه الصلاة فی المکان المغصوب این فی المکان المغصوب قیدش هست، اما خود صلاة به اعتراف خود آقای صدر آن سجودش در مکان مغصوب اصلا خودش مصداق غصب است مصداق تصرف در مال غیر است بدون اذنه. این عنوتن غصب مثل عنوان تستر به ساتر مغصوب نیست که خارج از نماز بود. غصب منطبق است بر خود نماز. حداقل به اعتراف آقای صدر بر سجود در مکان مغصوب عنوان غصب صادق است و این ترکیبش اتحادی است. اینکه ایشان می فرماید که ترخیص در صلاة مقیده به غصب ونهی از غصب با هم مشکلی ندارند، این درست نیست. برای اینکه ترکیب غصب با سجود در مکان مغصوب که جزء نماز است ترکیب اتحادی است. همین سجود در زمین مردم که سجود علی هذه الارض است مصداق تصرف در ارض غیر هم هست. پس این فرمایش ایشان تمام نیست.

پس در بحث ستر به ساتر مغصوب شارع می گوید لاتتستر بهذا الساتر المغصوب، ولکن لو تسترت به فلابأس أن تصلی فی هذا الحال. ترخیص فعلی در تطبیق به نحو ترتب. ترخیص ترتبی در تطبیق هست و ترخیص هم فعلی است، یعنی وقتی این آقا تستر کند به ساتر مغصوب، ترخیص فعلی دارد که در این حال نماز بخواند. و ترخیص در اتیان صلاة فی هذا الحال به معنای ترخیص در تستر به ساتر مغصوب نیست.

اما آن مطلب را نمی شود در اینجا تطبیق کرد.

وجه سوم برای امتناع اجتماع امر ونهی:

گفته می شود که اجتماع امر ونهی مستلزم اجتماع محبوبیت و مبغوضیت است در مورد واحد. مورد واحد این نماز در مکان مغصوب نمی شود هم مبغوض فعلی باشد و هم محبوب فعلی. محال است. اجتماع حب وبغض فی شیء واحد محال است. ولذا اگر می گوئید که این نماز در مکان مغصوب متعلق امر است یعنی محبوب است، متعلق نهی است یعنی مبغوض است. و این محال است که شیء واحد هم محبوب باشد و هم مبغوض.

اقول: جواب این وجه ثالث این است که: حب تعلق گرفته است به صرف الوجود. اگر حب انحلالی بود اشکال وارد بود. کل فرد من الصلاة محبوب با کل فرد من الغصب مبغوض، چون هر دو انحلالی هستند اشکال وارد است. این فرد هم بخواهد محبوب باشد و هم مبغوض باشد این قابل جمع نیست. اما در واجب بدلی مثل صل و اشرب ماءا، اصلا حب به صرف الوجود تعلق می گیرد نه به کل فرد فرد.

بله اگر مانعی نبود در این نماز، مثلا نماز در مکان مباح بود، به نظر عرفی می گفتند این محبوب است چون محقق ومحصل صرف الوجود نماز است. اما وقتی مانعی هست، این نماز، نماز در مکان مغصوب است، مانعی هست از سریان حب به صرف الوجود به این اولین فرد، چه اشکالی دارد که این اولین فرد از نماز که نماز در مکان مغصوب است مبغوض فعلی است ولکن محبوب حیثی. از این حیث که محصل صرف الوجود نماز است از این حیث محبوب است. در واقع آن چیزی که محبوب مولا است صرف الوجود است.

شاهد عرفی هم داریم: اگر مولا به عبدش گفت اسقنی ماءا، بعد هم گفت لاتؤذ والدیک. حالا این عبد رفت یک آبی را اختیار کرد برای سقی مولا که پدر ومادر ایذاء شدند، گفتند این آب را ما گذاشته ایم یخچال که خنک شود خودمان بخوریم، یک آب دیگر ببر برای مولا. این هم رفت همان آبی را که پدر ومادر گفتند نبر برداشت برد و مولا را سیراب کرد. آیا از نظر شما این مولا محبوبش فوت شده؟ یعنی آیا مولا دو داغ بر دل دارد، یکی اینکه مبغوض من که ایذاء والدینت بود این مبغوض را تو ایجاد کردی ولذا از تو ناراحت هستن، این هست، غیر از آن آیا می گوید محبوب من هم فوت شد؟ ابدا. محبوب من این بود که اسقنی ماءا. من که نگفتم اسقنی ماءا خاصا. اسقنی ماءا مطلق بود برای رفع عطش بود، محبوب حاصل شد. برفرض بگوئید این فرد لو خلی وطبعه چون مصداق صرف الوجود است اقتضاء دارد که محبوب باشد، قبول، حب به صرف الوجود باعث می شود که این فرد اول اقتضاء پیدا کند که محبوب بشود، اما این اقتضاء لولا المانع است. وقتی مانع هست چون مثلا این سقی ماء مصداق ایذاء والدین است، حب فعلی به این فرد سریان پیدا نمی کند، اما دلیل نمی شود که صرف الوجود سقی ماء که محبوب مولا است تقیید بخورد به غیر این فرد، بگوئیم آن چیزی که محبوب مولا است سقی ماء است غیر از این ماء، که نتیجه اش این می شود که حالا که سقی این ماء شد فات محبوب المولی و حصل مبغوضه فیعاقب العبد بعقابین. این خلاف وجدان است.

کلام در این است که آیا محبوب مولا سقی ماء است غیر هذا الماء؟ که نتیجه اش این می شود که ملاک تحصیل شد ولی محبوب مولا فوت شد. مثل اینکه کسی بیاید به جای این آب سرد نظیف آب لجن به خورد مولا بدهد. او هم رفع عطش می کند و ملاک رفع عطش در او هم هست، اما مولا می گوید محبوب من را تفویت کردی، محبوب من سقی ماء نظیف بود، ولو ملاک حاصل شد با سقی ماء غیر نظیف. اما در مانحن فیه مولا می گوید محبوب من فوت نشد، محبوب من سقی ماء بود وقد حصل. چون ولو مفسده قائم به این فرد است اما مصلحت قائم به صرف الوجود باشد. لذا اشکال ندارد که این فرد وافی به مصلحت جامع باشد.

سؤال وجواب: آنهایی که قائل به امتناع اجتماع امر ونهی هستند این را منکر نیستند. مرحوم آخوند می گوید این فرد امر ندارد ولی وافی به مصلحت طبیعت صلاة هست. پس در مرحله ملاک مشکلی نیست. این فرد بما هو فرد الغصب مفسده دارد و وافی به مصلحت جامع صلاة هم هست. مرحوم آخوند که صریحا این را ادعا می کند. آقای خوئی هم می گوید اگر اطلاق امر ساقط شد دلیل وکاشف نداریم از وفاء این صلاة فی المکان المغصوب بالملاک ولی عقلا ممکن هست.

ما طبق این بیان قائل به جواز اجتماع امر ونهی شدیم فی شیء واحد مع تعدد العنوان.

مرحوم آقای صدر با اینکه قائل به جواز اجتماع امر ونهی است اما دو مورد را استثناء کرده است:

استثناء اول: جائی است که واجب، واجب تخییری باشد. مثل اینکه مولا بگوید إذا افطرت فی نهار شهر رمضان فأت باحدی الخصال الثلاث من العتق والصوم و الاطعام. مرحوم آقای صدر فرموده است: این امر چون رفته روی عنوان احدها، با نهی از یکی از این سه خصال جمع نمی شود. هم نهی بکند از اطعام ستین مسکینا هم بگوید ائت باحدی الخصال الثلاث. این محال است. چرا؟ فرموده برای اینکه عنوان احدها عنوان رمزی است، مفهوم نیست رمز است. رمز است به این سه مفهوم عتق واطعام و صیام. جامع انتزاعی احدها رمز است. البته هر جامع انتزاعی رمز نیست، الموجود هم جامع انتزاعی است جامع طبیعی نیست، ولکن رمز نیست یک جامع مفهومی است. الموجود جامع ماهوی نیست ولی جامع انتزاعی مفهومی است، مفهوم مستقلٌ. عنوان احدها رمز است، یعنی یکی از این سه تا. این در واقع دارد این سه مفهوم را لحاظ می کند. منتهی چون می خواهد علی البدل واجب کند می گوید یا این یا این یا این. عنوان احدها وقتی متعلق امر می شود یعنی آن عناوین در ذهن مولا هست. عنوان عتق واطعام وصوم در ذهن مولا هست، مولا بگوید یکی از این سه کار را انجام بده، بعد بگوید اطعام را انجام نده، می شود اجتماع الامر والنهی مع وحدة العنوان، چون همان عنوان های تفصیلی در ذهن مولا هست. هم بخواهد امر کند به نحو امر تخییری، هم نهی کند از یک فرد از آن این محال است.

اقول: این فرمایش آقای صدر در این مثال درست است. اما اگر کسی قائل بشود به تعلق امر به افراد، بگوید صل یعنی اوجد احد افراد الصلاة. قائلین به تعلق امر به افراد طبق بعضی از تفاسیر مثل تفسیر حضرت امام می گویند معنای صل این است که ائت باحد افراد الصلاة، در مقابل قائلین به تعلق امر به طبیعت که می گویند نه ائت بالصلاة. لازمه فرمایش آقای صدر این است که کسانی که می گویند صل یعنی ائت باحد افراد الصلاة، در واقع تمام واجب ها را واجب تخییری می کنند، صل را هم بر می گردانند به واجب تخییری، ائت باحد افراد الصلاة، لازمه فرمایش آقای صدر این است که آنها امتناعی بشوند، ائت باحد افراد الصلاة با لاتغصب. در حالی که خود ایشان این را قبول ندارد. چه فرق است بین اینکه ما بگوئیم صل یعنی ائت بالصلاة یا بگوئیم صل یعنی ائت باحد افراد الصلاة. بالاخره عنوانش غیر از عنوان لاتغصب است.

پس فرمایش آقای صدر در هر احدهایی نیست. و الا اگر در هر احدهایی این اشکال بود باید در مثال ائت باحد افراد الصلاة با لاتغصب مشکل پیدا کنیم.

اصلا شما فرض کنید عام بدلی نه مطلق بدلی. صل أیّ صلاة شئت، مولا گاهی عام بدلی بکار می برد، می گوید یجب علیک أن تصلی أیة صلاة شئت، به این می گویند عام بدلی، تصریح به بدلیت شده است. خب این معنایش این است که ائت باحد افراد الصلاة دیگر أی صلاة شئت، با لاتغصب مشکل ندارد. فقط در آن واجب های تخییری که عناوینش در ذهن مولا بالتفصیل می آید مثل صم أو اطعم أو اعتق رقبة، که عنوان تفصیلی هر سه مفهوم در ذهن مولا هست. آنجا نهی از یکی از این سه عنوان با امر تخییری جمع نمی شود. این درست است. واین از محل بحث خارج است. چون محل بحث در تعدد عنوان است بالعموم و الخصوص من وجه. والا اگر بگوید صم أو اطعم أو اعتق بعد بگوید لاتطعم، این اصلا موضوع بحث فعلی ما نیست. در این مثال حق با آقای صدر است که عنوان احد مشیر است رمز است و مولا هر سه عنوان اطعام وصوم و عتق را تصور کرده است بالتفصیل، آن وقت می خواهد نهی کند از یکی از این عنوان ها. بله این محال است، ویساعد علیه الوجدان. چون عنوان واحد است. عنوان احد رمز و مشیر است. اما این را باید در کنارش عرض کنیم که این فرمایش آقای صدر نمی تواند توسعه پیدا کند در هر عنوان احدی. مولا می گوید ائت باحد افراد الصلاة، چه اشکالی دارد با لاتغصب جمع بشود.

استثناء دوم: یک موردی است که محقق عراقی هم در مقالات الاصول به آن اشاره می کند. وآن این است که بین متعلق امر و متعلق نهی یک مفهوم مشترکی باشد. یک جزء مشترکی داشته باشند که هم جزء مفهوم متعلق امر است و هم جزء مفهوم متعلق نهی است. ایشان می گوید اینجا هم اجتماع محال است. مثل چی؟ ایشان مثال می زند می گوید مولا گفت تعظیم کن عادل را، تعظیم نکن فاسق را. عظم العادل، لاتعظم الفاسق. دو تا برادر یا دو تا رفیق یکی شان عادل ویکی شان فاسق وارد شدند، شما ایستادید قیام کردید به قصد تعظیم هر دو، هم به قصد تعظیم عادل و هم به قصد تعظیم فاسق. آقای صدر فرموده ما اینجا معتقدیم که اجتمام امر ونهی ممکن نیست. چرا؟ برای اینکه تعظیم العادل وتعظیم الفاسق یکی متعلق امر ویکی متعلق نهی جزء مشترک دارند و هو مفهوم التعظیم. لذا چون جزء مشترک دارند اجتماع امر ونهی ممکن نیست. شما باید فرد دیگری را از تعظیم عادل انتخاب کنید، وآن فرد این است که قیام کنید فقط به قصد تعظیم آن فرد عادل. این تعظیم مشترک به درد نمی خورد. چرا؟ فرموده چون این تعظیم در تعظیم العادل جزء واجب است یعنی حب ضمنی به او هم تعلق می گیرد. چون حب به واجب مستتبع حب ضمنی است به اجزاء واجب. حب به نماز مستتبع حب ضمنی است به وجوب. تعظیم العادل وقتی محبوب است یعنی این جزء اول که تعظیم است محبوب ضمنی است.

بعد فرموده خب ما اثبات خواهیم کرد با این بیان که دیگر اجتماع امر ونهی در اینجا مشکل هست.

ادامه این مطالب انشاءالله فردا.